

قحطی بزرگ و عوامل اصلی آن

شمس الدین رحمانی

جغرافیای سیاسی امروز دنیای ما، در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) طراحی و سازمان دهی شد.

در آن جنگ بود که انگلیس با پیروزی، درست یک قرن ابرقدرتی خود را در جهان جشن گرفت که با شکست ناپلئون، قدرت بی رقیب اروپا شده بود و با وسعت امپراتوری استعماری خود، سرزمینی بی غروب آفتاب را در سلطه داشت.

در آن جنگ بود که روسیه تزاری و سلطنت چهارصدساله رومانوف ها به پایان رسید و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متولد شد که اولین دولت مارکسیست کمونیست در تاریخ جهان بود.

در جنگ جهانی اول بود که امپراتوری عثمانی پس از پنج قرن ایجاد وحشت در دل و جان اروپایی ها، تکه پاره شد و کشورهای منطقه - همگی تحت سلطه انگلیس و فرانسه - شکل گرفتند و بدنه اصلی آن هم، ترکیه لائیک و بلکه ضداسلامی، به جای خلافت عثمانی وارث فرهنگ ترکی شد.

در آن جنگ، امپراتوری اتریش با سابقه طولانی اشرافیت اروپایی تبدیل به یک





در پایان جنگ جهانی اول طرح و برنامه سلطه آینده آمریکا بر جهان شکل بندی شد؛ با تشکیل «شورای روابط خارجی» متشکل از اکثریت قاطع سرمایه داران - خصوصاً صهیونیست ها - و در تمام قرن بیستم، آمریکا تحت نظارت و مدیریت این شورا حرکت می کرد

کشور کوچک شد تا فقط خاطرات گذشته اش را در کتاب های تاریخ بازگویی و بازبینی کنند. در پایان جنگ جهانی اول طرح و برنامه سلطه آینده آمریکا بر جهان شکل بندی شد؛ با تشکیل «شورای روابط خارجی» متشکل از اکثریت قاطع سرمایه داران - خصوصاً صهیونیست ها - و در تمام قرن بیستم، آمریکا تحت نظارت و مدیریت این شورا حرکت می کرد.

در اواخر جنگ جهانی اول - در سال ۱۹۱۷ - دولت انگلیس با اعلامیه بالفور، بنیان «نحس و نجس و حرامزاده» رژیم صهیونیستی را در منطقه غرب آسیا و در میان کشورهای اسلامی و عربی مستحکم کرد. و اما در ایران، این دوران مواجه با دو واقعه بسیار مهم بود که یکی از آنها معروف و آشناست و دیگری به کلی مغفول و بی نام و نشان باقی مانده است و هر دو با وقایعی که ذکر کردیم مرتبط بود:

الف. تغییر حکومت قاجار به پهلوی.

ب. قحطی بزرگی که در سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۸-۱۲۹۶ (۱۲۹۸ هـ) بیش از ۹ میلیون نفر از مردم ایران را به کام مرگ برد و با نقشه و برنامه ای جنایتکارانه، تعمداً این فاجعه ایجاد شد. در پایان این مقاله ربط و اتصال این وقایع را بازخوانی خواهیم کرد. در مقاله ای که پیش روی خواننده محترم است ابعاد عجیب فاجعه قحطی را بررسی می کنیم تا روشن شود که «دشمنان ما» چه موجوداتی هستند و چه جنایاتی کرده اند و تا کجاها می توانند پیش بروند.

درباره قحطی بزرگ در ایران و در جنگ اول جهانی، ظاهراً تنها یک کتاب نوشته شده است - نوشته دکتر محمدقلی مجد^۱ - که در آن، بر اساس اسناد و مدارک ثابت می کند که اولاً شمار قربانیان نه میلیون نفر است و ثانیاً این کشتار، تعمدی بوده است. اما در این کتاب به علت اصلی این جنایت و دست های پنهان پشت سر آن اشاره ای نشده است. نگارنده این سطور، ابتدا خلاصه ای از کار مهم و عظیم آقای دکتر مجد را توضیح می دهد و سپس در حد بضاعت خود، شناسنامه آن دست پنهان را رو می کند.

۱. محمدقلی مجد، قحطی بزرگ، ترجمه محمد کریمی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۷، ۲۳۵ صفحه؛ این کتاب با شمارگان ۵۰۰۰ چاپ و نشر شده و اکنون نایاب است.

قحطی بزرگ

نویسنده کتاب، دکتر محمدقلی مجد، محقق تاریخ ساکن امریکا است و وقتی وزارت خارجه ایالات متحده امریکا، اسناد جنگ جهانی اول را منتشر می کند، او با بررسی آن اسناد، مجموعه ای از کتاب های بسیار ارزنده را آماده می کند که چهار عنوان آنها در ایران ترجمه، چاپ و منتشر می شود؛^۱ که متأسفانه با استقبال شایسته خود مواجه نشده بلکه حتی با بی توجهی اهل تاریخ- خصوصاً دانشگاهیان و به ویژه شیفتگان غرب- روبه رو شده است.

دکتر مجد می نویسد:

نقطه آغازین این پژوهش، گزارشی است که کاردار امریکا در ایران، والاس اسمیت موری، درباره وضعیت خوار و بار و آذوقه در ایران داده است. ... و می نویسد که یک سوم جمعیت ایران در اثر گرسنگی و بیماری های ناشی از سوء تغذیه از میان رفته اند. برای من باور کردنی نبود. من در گزارش های پیشین، اشاراتی درباره این قحطی دیده بودم... اما تلفات در این مقیاس...

... این موضوع، مرا بر آن داشت تا اسناد وزارت خارجه امریکا را درباره ایران در دوره ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ به دقت جست و جو کنم. نتیجه این کار، یک افشاگری تمام عیار بود... در گزارش های دیپلماتیک امریکایی ها، آمده شمار جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴ حدود ۲۰ میلیون بوده است- شماری که در این پژوهش به سادگی به اثبات می رسد- با یک روند طبیعی، این شمار باید در سال ۱۹۱۹ دست کم به ۲۱ میلیون می رسید اما شمار واقعی در ۱۹۱۹ یازده میلیون بوده است که نشان می دهد که دست کم ده میلیون نفر در اثر قحطی و بیماری در ابعادی فاجعه آمیز از بین رفته اند. شاخص دیگر در میزان تلفات قحطی، کاهش جمعیت تهران است. در ۱۹۱۰- بنا به نظر شوستر و منابع روسی- جمعیت تهران

۱. علاوه بر کتاب قحطی بزرگ، سه کتاب دیگر دارای مشخصات زیر است:

- محمدقلی مجد، از قاجار به پهلوی، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، ۱۳۸۹، ۶۷۸ صفحه.

- همان، رضاشاه و بریتانیا، ترجمه مصطفی امیری، ۱۳۸۹، ۵۱۳ صفحه و همراه تعدادی عکس.

- همان، امریکا و میراث فرهنگی ایران، تاراج بزرگ، ترجمه مصطفی امیری و گ. مرادی، ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ خورشیدی، ۱۳۸۸، ۴۰۲ صفحه و با تعدادی عکس.

هر چهار کتاب بر اساس اسناد وزارت خارجه امریکا است که در ایران ترجمه و به وسیله مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی چاپ و منتشر شده است.





۳۵۰/۰۰۰ نفر بوده است... در ۱۹۲۰ این شمار به ۲۰۰/۰۰۰ نفر کاهش یافته است.^۱

نویسنده کتاب *قحطی بزرگ* درباره علت قحطی می نویسد:

کمبود مواد غذایی در پاییز ۱۹۱۷ به قحطی انجامید. در بهار ۱۹۱۷، ترک‌های عثمانی خاک ایران را ترک کردند و به دنبال انقلاب روسیه، نیروهای روسیه نیز در پایان پاییز ۱۹۱۷ از ایران رفتند. از آن پس، تنها انگلیسی‌ها در ایران باقی ماندند. بنابراین ایران، زمانی به بزرگترین فاجعه تاریخ خود دچار آمد که تمام خاک ایران و کشورهای همجوارش در شرق و غرب، علاوه بر خلیج فارس، در اشغال نظامی انگلستان بود. از همان آغاز، انگلستان، دست به تبلیغات ماهرانه‌ای زد تا مسئولیت و تقصیر فاجعه قحطی ایران را متوجه روس‌ها و عثمانی‌ها کند.^۲ اما همانطور که گفته شد، ترک‌ها و روس‌ها، پیش از بروز قحطی، ایران را ترک کرده بودند. چه چیزی می‌تواند قحطی در مناطقی از ایران را که حتی یک سرباز روس یا ترک بدان پای نگذاشتند، نظیر فارس و کرمان توجیه کند؟... خرید غله در مقیاس وسیع برای تأمین آذوقه نیروهای انگلیسی در ایران، بین‌النهرین و جنوب روسیه، بر دامنه قحطی در ایران افزوده است. ژنرال دنسترویل در جایی با صراحتی عجیب، ضمن اظهار تأسف به این واقعیت اعتراف کرده است که خریدهای غله از سوی انگلیسی‌ها، منجر به کمبود و افزایش قیمت‌ها گردید و در نتیجه به مرگ شمار بسیاری از مردم ایران انجامید. از این عجیب‌تر گزارش سرگرد داناهاو درباره تخلیه شهر مراغه در آستانه شکست ارتش انگلستان از ترک‌ها در سپتامبر ۱۹۱۸ است. انگلیسی‌ها که قبلاً مواد غذایی بسیاری خریده بودند، ذخیره غله شهر را در شرایط قحطی از بین بردند تا به دست ترک‌های عثمانی نیفتد. از هر دو عجیب‌تر اینکه چگونه گفته‌ها و گزارش‌های دنسترویل و داناهاو، از دید دستگاه کنترل و سانسور اطلاعاتی بریتانیا، مخفی مانده است؟ شاید این نکته که

۱. محمدقلی مجد، *قحطی بزرگ*، همان، ص ۲۰-۱۹.

۲. این تدبیر مزورانه در جاهای دیگر هم به کار رفته است. ارامنه را در همان ایام، فراماسون‌های ترک و یهودی‌های دونه قتل‌عام کردند ولی در تبلیغات آن را برعهده ترک‌های عثمانی و ترکیه گذاردند تا این زخم ماندگار بین ترک‌ها و ارمنی‌ها همچنان باقی بماند.

زمانی که قحطی مرگبار ایران را در بر گرفته بود، انگلیسی‌ها علاوه بر خرید گسترده مواد غذایی، از واردات مواد غذایی از هند و بین‌النهرین، همسایگان غربی و شرقی ایران، جلوگیری می‌کردند هر دو کتاب در شرایط بلافاصله پس از جنگ - دانا هو ۱۹۱۹ و دنسترویل ۱۹۲۰ - منتشر شده‌اند پاسخی به این سؤال باشد. جالب توجه اینکه موضوع قحطی در کتاب‌های دنسترویل و دانا هو

آشکارا آمده اما در کتاب ژنرال دیکسون - ۱۹۲۴ - کوچکترین اشاره‌ای به آن نشده است.^۱

... از اسناد متعدد وزارت خارجه آمریکا روشن می‌شود که امریکانیز کاملاً در جریان میزان گسترده خرید غله توسط انگلیسی‌ها در ایران - در شرایطی که قحطی و گرسنگی جمعیت ایران را از دم تیغ می‌گذراند - بوده است. در حالی که مؤسسات خیریه آمریکا برای جبران قحطی، حجم قابل توجهی از مواد غذایی روانه ایران می‌کردند، دولت ایالات متحده، تلویحاً به قتل عام در ایران رضایت داده بود.^۲

درباره این نکته - آگاهی امریکا از اوضاع و کمک آن کشور به ایران - نکات قابل تأملی وجود دارد که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

زمانی که قحطی مرگبار ایران را در بر گرفته بود، انگلیسی‌ها علاوه بر خرید گسترده مواد غذایی، از واردات مواد غذایی از هند و بین‌النهرین، همسایگان غربی و شرقی ایران،^۳ جلوگیری می‌کردند. علاوه بر خلیج فارس، هند و بین‌النهرین نیز در اشغال ارتش انگلستان بود و در هند و بین‌النهرین غله کافی وجود داشت. اما ایران که در میان آنها قرار داشت، دچار گرسنگی بود...^۴

یعنی به روشنی و وضوح پیداست که تعمداً برنامه‌ای برای کشتار و نابود کردن جمعیت ایران در کار بوده است. برای مؤثر بودن این تعمد، انگلیسی‌ها درآمدهای ناچیز دولتی را نیز به هر شکل ممکن محدود کرده و حتی المقدور تقلیل می‌دادند. مثل درآمد گمرکی

۱. همان، ص ۲۳-۲۲.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. توجه شود که در آن روزگار پاکستان هنوز جزء هند و تحت استعمار و سلطه انگلیس بود و بین‌النهرین یعنی سرزمین میان دجله و فرات که عراق امروزی است نیز با فروپاشی عثمانی تحت سلطه انگلیس درآمدی بود.

۴. همان، ص ۲۶-۲۵.



و درآمدهای حاصل از فروش نفت:

انگلیسی‌ها درآمدهای گمرکی ایران را با قران - که ارزش زیادی یافته بود - جمع می‌کردند اما به دولت ایران، همان مبلغ ثابت ۳۰/۰۰۰ پوند را که ارزش آن به شدت کاهش یافته بود (۱۸ قران یا ۱/۸ تومان به ازای هر پوند) پرداخت می‌کردند... زمانی که میلیون‌ها ایرانی در گرسنگی به سر می‌بردند دولت انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران درآمدهای نفتی ایران را به بهانه‌های واهی مسدود کردند.

گفتنی است که درست یک سال قبل از شروع جنگ جهانی یعنی «در سال ۱۹۱۳، ایران تولید نفت را آغاز کرده و به سرعت به کشوری تولیدکننده و صادرکننده نفت تبدیل شد. امتیاز نفت ایران در اختیار شرکت نفت انگلیس و ایران و دو سوم سهام شرکت در ۱۹۱۴ متعلق به دولت بریتانیا بود. همزمان با جنگ، تولید نفت به شدت افزایش یافت.»^۱ ... دولت بریتانیا در همان حال که از یک سو ایران را از منابع مالی اش محروم کرده بود، از سوی دیگر فریاد شکوه و شکایتش از بی کفایتی و ناتوانی دولت ایران در کمک به قحطی‌زدگان بلند بود.^۲

آنچه تا اینجا نقل کردیم، یک تصویر عمومی از واقعه‌ای است که در صفحات آغازین کتاب قحطی بزرگ برای طرح کلیات موضوع بیان شده است. از اینجا به بعد، نویسنده کتاب، ریز مطالب را با ارجاع به متن اسناد به ترتیب بیان کرده و مورد به مورد آنچه را که گفته شد از زبان اشخاص با ذکر تاریخ نقل می‌کند که سخت خواندنی و بسیار آزارنده و متأثرکننده است و به روشنی نشان می‌دهد که دولت انگلیس تعمداً و با رعایت همه جنبه‌های مختلف، یک نسل‌کشی کامل را سازماندهی کرده و مراقب همه ابعاد عملیاتی و تبلیغاتی آن نیز بوده است.

طبعاً هر شنونده چنین واقعه‌ای از خود سؤال می‌کند که: آنها، چرا چنین کردند؟ بعضی نه در این باره، بلکه درباره علت روی کار آوردن رضاشاه، به این نتیجه رسیده‌اند که با کشف نفت، می‌بایست در ایران یک دیکتاتور خشن بر سر کار می‌آمده تا جریان نفت را حفاظت و تأمین کند و برای این کار عشایر و اقوام ایران را منکوب کند. آیا این، می‌تواند دلیل آن کشتار هم باشد تا ایجاد آن نظم و امنیت مورد نظر، راحت‌تر عملی گردد؟ به نظر می‌رسد درست‌تر این است که به انگلستان همان سال‌ها برویم و ببینیم حاکمان

۱. همان، ص ۲۸-۲۷.

۲. همان، ص ۲۹.

آن ایام و طراحان سیاست‌ها و اهداف آنها چه کسانی بوده‌اند. طبعاً برای فهم سیاست‌ها باید کمی هم جلوتر رفت تا زمینه‌های سیاسی یک دولت را بهتر و بیشتر فهمید.

حاکمان انگلیس

می‌دانیم که انگلیس از چهار قرن قبل - در نیمه قرن هفده میلادی و زمان اولیور کرامول - به تدریج تحت کنترل یهودی‌ها قرار گرفت و از اوایل قرن هجده با شروع تشکیلات فراماسونری - در سال ۱۷۱۷ - ماسون‌ها هم که تربیت‌شده یهودی‌ها بودند، به آنها کمک‌های اساسی کردند. از ابتدای قرن نوزده، انگلیس تحت سلطه خانواده روچیلد و خانواده‌های یهودی وابسته به آنها درآمد و از میانه قرن نوزده، بنیامین دی‌زرائیلی یهودی، نخست‌وزیر انگلیس شد و پس از مرگ ملکه ویکتوریا در سال ۱۹۰۱، پسرش ادوارد هفتم به پادشاهی رسید.^۱

یک نویسنده اروپایی کتابی درباره این پادشاه نوشته با عنوان *گویای/دوارد هفتم و دربار یهودی/او*.

عنوان کتاب *دوارد هفتم و دربار یهودی/او*^۲ به روشنی موضوع را توضیح می‌دهد اما با این همه یکی، دو جمله از آن را نقل می‌کنیم.

در سال ۱۹۰۹ - ظاهراً - ضمن بحث و گفت‌وگوهای مالی و نظامی و اجتماعی، «وزیر خزانه‌داری در پاسخ به مداخلات رئیس تجارتخانه روچیلد، بلاغتی چاشنی سخنان خود کرد و گفت: به نظر من، ما، دیگر، زیادی لرد روچیلد داریم. نمی‌توانیم در این کشور درباره نوبله‌های الکلی اصلاحات کنیم؛ چرا؟ زیرا لرد روچیلد به همطرازان خود بخشنامه کرد که مانع شوند. نمی‌توانیم رزم‌ناوهای بیشتر داشته باشیم؛ چرا؟ زیرا لرد روچیلد در فلان جلسه در شهر چنین فرمود. و وقتی هم این رزم‌ناوها را ساختیم، نباید پولی بابت آنها بپردازیم؛ چرا؟ زیرا لرد روچیلد در جلسه‌ای دیگر چنین فرمود. مالیات ملک و زمین و مالیات فوق‌العاده نداشته باشیم؛ چرا؟ زیرا لرد روچیلد اعتراضنامه‌ای به نفع بانکداران امضاء کرد و گفت این چیزها را تحمل نمی‌کند. مستمری دوران بازنشستگی نباشد؛ چرا؟ زیرا لرد روچیلد عضو کمیته‌ای بود که این کار را میسر ندانست. اکنون واقعاً می‌خواهیم بدانیم آیا لرد روچیلد دیکتاتور این مملکت است؟ آیا تمام

۱. درباره سلطه یهودی‌ها بر انگلیس رک: عبدالله شهبازی، *زرسالاران یهودی و پارسی و برخی نوشته‌های مختصر نگارنده این سطور*.

۲. آنتونی آلفری، *دوارد هفتم و دربار یهودی/او*، ترجمه ناهید سلامی و غلامرضا امامی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱، ۴۲۵ صفحه.





بالفور تصویری را که از آینده فلسطین داشت در یکی از خاطرات خود، چنین توضیح می‌دهد: صهیونیسم خواه بر حق باشد و خواه بر باطل، خیر خواه و نیکوکار باشد یا بدذات و شرور، در هر حال ریشه‌های عمیق در تعالیم گذشته، نیازهای کنونی و آرمان‌های آینده دارد و از این رو اهمیت آن از تمایلات و آمال هفتصد هزار عرب ساکن این سرزمین بیشتر است

راه‌های اصلاحات مالی و اجتماعی بر ما بسته است زیرا کسی تابلویی به‌دست گرفته است که رویش نوشته شده است به‌دستور لرد روچیلد عبور ممنوع؟...»^۱

و ما هم می‌توانیم به درستی این سؤال‌ها را با یک پرسش دیگر تکمیل کنیم که آیا دستور قتل عام و کشتار نه میلیون ایرانی را هم لرد روچیلد صادر نکرده است؟

اگر علت این نسل‌کشی را به‌دست دولت و ارتش انگلیس، نمی‌توانیم توجیه کنیم، اما آن را به‌وسیله لرد روچیلد، به‌راحتی می‌توان درک

کرد چون این آقای لرد روچیلد، پدرخوانده اسرائیل است و اعلامیه بالفور، به اسم او صادر شده است و روابط ایران بعد از جنگ با اسرائیل و صهیونیست‌ها باید سازماندهی شود و مثل خود فلسطین، در اینجا هم، هر چه جمعیت کمتری نفس بکشند بهتر است. علاوه بر اینکه پول نفت ایران هم باید به جیب همین خانواده سرازیر شود که صاحب کمپانی شل هستند.^۲

توجه شود که خانواده روچیلد از قبل از انقلاب فرانسه تا آن روز و همچنین تا امروز، در انگلیس و بلکه در اروپا، حاکم مطلق بوده است^۳ و جیمز بالفور، کمتر از یک دهه بعد از جلسه فوق - که وزیر خزانه‌داری به استبداد دیکتاتوری روچیلد اعتراض کرد - وزیر خارجه انگلیس شد و امکان حضور یهودی‌ها در فلسطین را به «لرد روچیلد عزیز» ش اطلاع داد.

اما اعتراض همان وزیر خزانه‌داری هم بی‌جواب نماند؛ آن هم جوابی به‌شدت تند و شدید و از جانب پادشاه، در ادامه مطلب بالا می‌خوانیم:

این جنجال‌ها و اعتراض‌ها، شاه ادوارد را ناامید و ناراحت کرد؛ به طوری که علیه یکی از وزرای خود، به‌خاطر چنین سخنرانی، به‌شدت اعتراض کرد؛ سخنانی که تا چند سال پیش می‌توانست فوق طاق و ورای تحمل

۱. همان، ص ۳۳۶. توجه شود که این عبارات از زبان وزیر خزانه‌داری و در یک مجلس رسمی است و می‌تواند عمق نفوذ روچیلد را در انگلیس نشان دهد.

۲. رضاشاه را هم اردشیر رپیورتر - عامل و مأمور روچیلدها - پیدا کرد و تربیت نمود.

۳. اندرو کارنیگتن هیچکاک، صهیونیسم در مسیر سلطه، ترجمه محمدیاسر فرحزادی، ساقی، ۱۳۹۱.



هر نخست‌وزیری باشد؛ سخنانی که هر نخست‌وزیری، آن را ناشایست و توهین به مقام شاه می‌دانست.^۱

دوره سلطنت ادوارد هفتم در ده سال ابتدای قرن بیستم است اما در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹، سران حکومت و کارگزاران دولتی و اجرایی انگلیس، کسانی چون لرد بالفور - وزیر خارجه - و لوید جورج - نخست‌وزیر بودند.

کتاب *دو/دو* هفتم، توضیح می‌دهد که بالفور و لوید جورج در دربار او و در بساط روچیلد رشد کردند. از سوی دیگر یک محقق امریکایی درباره این دو نفر، ابتدا آنها را با شاف‌تسبری مقایسه می‌کند و سپس درباره خود آنها هم توضیحاتی می‌دهد که خواندنی است:

استیون سائزر^۲ در کتاب *صهیونیسم مسیحی* می‌نویسد:

لرد بالفور و دیوید لوید جورج که احتمالاً دو تن از بانفوذترین رهبران سیاسی بریتانیا در سال‌های جنگ جهانی اول بودند. مانند شاف‌تسبری و پالمرستون در یک نسل پیش، هر دو به دستور کار صهیونیسم مسیحی، متعهد بودند. پشتیبانی آنان از جنبش صهیونیسم جهانی نتیجه مستقیم تربیت مطابق با انجیل و نفوذ کشیش‌هایی مثل سیمون وی و دارابی و نیز ناشی از اشتیاق آنان به تجزیه امپراتوری عثمانی و تحکیم سیطره بریتانیا در خاور میانه بود.^۳

در همین کتاب یک فصل درباره نقش شاف‌تسبری در تمهید مقدمات برای صهیونیسم مطالب خواندنی و جالبی دارد.^۴ اما وصف این انگلیسی اشراف‌زاده را در جاهای دیگر هم می‌بینیم:

دایره‌المعارف فارسی از سه تن از افراد معروف خانواده شاف‌تسبری نام می‌برد که اولی آنها «آنتونی اشلی کوپر، ارل آو شاف‌تسبری ۱۶۲۱ تا ۱۶۸۳ از رجال انگلستان از حزب ویگ در انقلاب پیرایشگر» که «به طرفداران پارلمنت پیوست. مردی لایق بود و ... از کرامول پشتیبانی کرد... وی عضو کبل بود و به سازمان دادن به حزب ویگ پرداخت... در ۱۶۸۱ متهم به خیانت شد، به آمستردام گریخت و در همان جا درگذشت. از دوستان

۱. آنتونی آفری، همان، ص ۳۳۶.

۲. استیون سائزر، *صهیونیسم مسیحی*، نقشه راه به سوی آرماگدون، ترجمه حمید بخشنده و قدسیه جوانمرد، قم، کتاب طه، ۱۳۸۶، ۴۹۳ صفحه.

۳. همان، ص ۱۲۸.

۴. همان، ص ۱۱۸-۱۱۲.

مهمترین سیاستمدار انگلیسی، احتمالاً آرتور جیمز بالفور - ۱۸۴۸ تا ۱۹۳۰ - بود که به عنوان پیشگام، بیانیه بالفور را در ۱۹۱۷ منتشر کرد. بالفور مانند لوید جورج در خانواده‌ای انجیلی پرورش یافته بود و تحت تأثیر تعلیمات تدبیرگرایانه، حامی صهیونیسم بود...

جان لاک بود. بعضی او را ماهرترین سیاستمدار زمان وی دانسته‌اند.^۱

دایره‌المعارف فارسی، ضمن توضیح مختصری درباره گروه کبل در انتها می‌نویسد: «صورت انگلیسی لفظ کبل با صورت انگلیسی لفظ عبری قباله نیز مطابقت دارد و شاید کبل از این اصل عبری باشد.» پس این آقای شاف‌تسبری عضو قباله یا کابالا بوده که فرقه‌ای پنهان کار و رازآمیز است و معتقد به برگزیدگی قومی یهود

و حلول این قوم با خدای یهوه و مقید به مراسمی ساحرانه و رازآلود و حتی متهم به شیطان پرستی است. تشکیلات فراماسونری ساخته و پرداخته همین کابالیست‌ها است و آمستردام، مرکز جهودهای اروپا بوده و جان لاک، مرید نیوتون و همراه و هم‌دل دزآگولیه بنیانگذار فراماسونی است.

شاف‌تسبری دوم «۱۶۷۱ تا ۱۷۱۳ فیلسوف انگلیسی نوه اولین شاف‌تسبری (است)؛ جان لاک متصدی تعلیم و تربیت او بود. کار عمده‌اش در فلسفه اخلاق و زیباشناسی است. اتخاذ اصالت عقل را به عنوان پایه اخلاق، مردود می‌شمرد و اخلاق واقعی را تعادل میان خوددوستی و نوع‌دوستی می‌دانست.» فتأمل.

و اما شاف‌تسبری سوم. عبدالوهاب المسیری درباره او می‌نویسد:^۲

لرد شاف‌تسبری - هفتم ۱۸۰۱ تا ۱۸۸۵ - یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های انگلیسی قرن نوزدهم و از مهم‌ترین مصلحان اجتماعی است که مورخ انگلیسی تریولیان درباره او می‌گوید: او یکی از چهار قهرمان بزرگ عصر خود به شمار می‌رفت. افزون بر این او، برادرزن پالمرستون، نخست‌وزیر انگلستان و مشاور مورد اعتماد او بود. شاف‌تسبری، رهبر حزب انجیلی بود؛ لذا می‌بینیم یهودیان، یکی از مشغولیت‌های فکری او و محل توجه شدید او بودند...

۱. دایره‌المعارف فارسی به سرپرستی مرحوم غلامحسین مصاحب، ج ۲، ص ۱۴۳۶. عبدالله شهبازی در زرسالاران یهودی و پارسی، ج ۴ این شاف‌تسبری را حقه‌بازی دسیسه‌گر می‌خواند.

۲. همان، ص ۲۱۷۲.

۳. عبدالوهاب المسیری، دایره‌المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۱۷۷.

دوگانگی گفتمان شافستبری در این عبارت نمایان است: هر ملتی ناچار باید وطنی داشته باشد؛ سرزمین باستانی متعلق به ملت باستانی است. این همان شکل سکولار شعار «سرزمین موعود برای ملت برگزیده» است. او این شعار را بعدها به شکل «میهن بدون ملت برای ملت بدون میهن» در آورد؛ بنابراین شعار معروف و اصلی صهیونیسم در اصل متعلق به شافستبری است...

المسیری، نقش شافستبری را در سیاست‌ها و مقالات و فعالیت‌هایش توضیح می‌دهد و می‌افزاید:

شافستبری، همچنین پالمرستون را تشویق کرد تا درباره نظریه دولت یهود، با سفیر انگلستان در اسلامبول مکاتبه کند... حتی بعد از دوره نخست‌وزیری پالمرستون، شافستبری به تلاش خود ادامه داد و برای تحقق آرزوهایش درباره بازگرداندن یهودیان به فلسطین زیر نظر انگلستان پروتستان، پایه‌گذاری برنامه‌های اجرایی را آغاز کرد و در تأسیس مرکز اسقفی آلمانی انگلیسی با هدف بازگشت یهودیان مشارکت نمود. یک حاخام یهودی مسیحی شده نیز اسقف این مرکز شد... شافستبری ریاست صندوق اکتشاف فلسطینی را بر عهده گرفت...^۱

لوید جورج سیاستمدار انگلیسی - ۱۸۶۳ تا ۱۹۴۵ - نماینده پارلمان، وزیر، نخست‌وزیر و فرد مؤثری در انگلیس بود. او در طول جنگ اول جهانی، وزیر تدارکات، وزیر جنگ و نخست‌وزیر انگلیس بود.^۲

«دیوید لوید جورج که در سال ۱۹۱۶ نخست‌وزیر شد، صهیونیست معترف دیگری است که عقایدی مشابه شافستبری داشت. او توسط حیم وایزمن^۳ یهودی شده بود و به تعبیر خود وی «استون مرا صهیونیست کرد.» وایزمن در تولید مواد منفجره به دولت انگلیس کمک کرده بود که ظاهراً تا حدی، فلسطین پاداش این کار بوده است. لوید جورج در سخنرانی در سال ۱۹۲۵... گفت: «من در مدرسه‌ای پرورش یافتم که تاریخ یهودیان را بیشتر از تاریخ کشور خودم به من آموختند. من می‌توانم تمام پادشاهان یهود را برایتان نام ببرم ولی تردید دارم که بتوانم شش نفر از پادشاهان انگلیس یا شش نفر از

۱. همان، ص ۱۷۹.

۲. دایره المعارف فارسی، همان، ص ۲۵۳۵.

۳. حیم وایزمن، دکترای شیمی از آلمان بود و موفق شده بود از استون نوعی ماده منفجره بسازد که در جنگ اول کاربرد یافت. او نماینده و رئیس صهیونیست‌ها و بعدها اولین رئیس جمهور اسرائیل شد.



شاهان ولز را نام ببرم...»^۱ توجه شود که این عبارت از زبان نخست‌وزیر انگلیس است با آن همه داعیه‌های جهاننداری و قدرت و... و آن هم نه در یک جلسه مخفی بلکه در یک سخنرانی قابل ضبط و ثبت در آثار تاریخی. آن سلطه یهودی بر این سیاستمداران تا کجا بوده است که او اینگونه افتخارآمیز از آن سخن می‌گوید؟

و اما آرتور بالفور؛ «مهمترین سیاستمدار انگلیسی، احتمالاً آرتور جیمز بالفور - ۱۸۴۸ تا ۱۹۳۰ - بود که به عنوان پیشگام، بیانیه بالفور را در ۱۹۱۷ منتشر کرد. بالفور مانند لوید جورج در خانواده‌ای انجیلی پرورش یافته بود و تحت تأثیر تعلیمات تدبیرگرایانه، حامی صهیونیسم بود...»^۲

وی یک صهیونیست غربی بریتانیایی بود که گاه از پوشش‌ها و تعلیم مسیحی استفاده می‌کرد، گاه از زمینه‌ها و تبلیغات سکولاریستی (نژادی و امپریالیستی) و گاهی هم همه این تعلیم را به هم می‌آمیخت. بیانیه‌ای که دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۷ با عنوان اعلامیه بالفور صادر کرد منسوب به اوست. بالفور در کودکی تحت تعلیمات دینی مادرش بود و از تعلیم عهد عتیق نیز خصوصاً با تفسیرهای ظاهری پروتستانی آن، سیراب شد...^۳

در سال ۱۹۰۵ بالفور در منچستر با حیم وایزمن دیدار کرد و شیفته وی شد؛ ... سپس یک بار دیگر در سال ۱۹۱۵ با او ملاقات کرد و اهداف صهیونیسم را با او مورد بحث و بررسی قرار داد... وقتی در سال ۱۹۱۶ بالفور در کابینه لوید جرج وزیر خارجه شد همان تلاش و توجهی را که قبلاً نسبت به صهیونیسم داشت از سر گرفت... در ۱۹۱۷ ... با رهبر صهیونیست امریکایی لوئیس براندیز هم دیدار کرد. در نوامبر همان سال، بالفور به نمایندگی از دولت انگلیس اعلامیه یا وعده معروف خود را صادر کرد...^۴

گفتنی است که لوئیس براندیز سال‌ها رئیس دیوان عالی کشور در امریکا بود و قدرتی بسیار بالا در آن کشور داشت و سلطه‌ای کامل بر صاحب‌قدرتان امریکا تا رئیس‌جمهور داشت. دیدار بالفور با او در آن روزهای آخر جنگ به روشنی می‌تواند رضایت امریکا را

۱. استیون سائزر، همان، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. عبدالوهاب المسیری، همان، ج ۶، ص ۴۴.

۴. همان، ص ۴۵.

در واقع بالفور، از قبل به علت اعتقاد الاهیاتی، به برنامه صهیونیستی ملتزم بود و اصلاً خواهان گفت و گو با جمعیت بومی عرب نبود. بالفور در نامه‌ای که در سال ۱۹۱۹ به لرد کورزون نوشت، تا حدی خود خواهانه تأکید کرد: در فلسطین ما قصد نداریم حتی راجع به خواسته‌های ساکنان فعلی این کشور وارد بحث و گفت و گو شویم

با کشتار مردم ایران در آن قحطی بزرگ معنی دار کند. به وضوح پیداست که سران امریکا و انگلیس و یهودی‌های صهیونیست یک مجموعه واحد بوده‌اند و کاملاً هماهنگ برنامه‌ریزی و عمل می‌کرده‌اند. حقیقتی که در مواردی دیگر هم در سطور آتی مشخص خواهد شد؛ و واقعیتی که در شعار دائمی ملت ما در طول انقلاب اسلامی هم چون یک ذکر تکرار شده است که: مرگ بر امریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر اسرائیل.

... بالفور تا چند سال به حمایت خود از صهیونیسم ادامه داد... هم

چنین در سال ۱۹۲۵ در مراسم افتتاح دانشگاه عبری شرکت کرد. بالفور تصویری را که از آینده فلسطین داشت در یکی از خاطرات خود، چنین توضیح می‌دهد: صهیونیسم خواه بر حق باشد و خواه بر باطل، خیر خواه و نیکوکار باشد یا بد ذات و شرور، در هر حال ریشه‌های عمیق در تعالیم گذشته، نیازهای کنونی و آرمان‌های آینده دارد و از این رو اهمیت آن از تمایلات و آمال هفتصد هزار عرب ساکن این سرزمین بیشتر است. بالفور در یادداشت‌های دیگری تأکید می‌کند که متفقین ابداً قصد مشورت با ساکنان عرب فلسطین را ندارند...^۱

همین مضمون در جای دیگر نیز آمده است:

در واقع بالفور، از قبل به علت اعتقاد الاهیاتی، به برنامه صهیونیستی ملتزم بود و اصلاً خواهان گفت و گو با جمعیت بومی عرب نبود. بالفور در نامه‌ای که در سال ۱۹۱۹ به لرد کورزون نوشت، تا حدی خود خواهانه تأکید کرد: در فلسطین ما قصد نداریم حتی راجع به خواسته‌های ساکنان فعلی این کشور وارد بحث و گفت و گو شویم. چهار قدرت بزرگ و صهیونیسم متعهدند و صهیونیسم، حق یا باطل، خوب یا بد، در سنت‌های دیرپای، نیازهای کنونی و امیدهای آینده ریشه دارد که حائز مفهومی به مراتب عمیق‌تر از آرزوها و تعصب‌های ۷۰۰ هزار عربی است



که هم اکنون در آن سرزمین کهن سکونت دارند...^۱
 این، همان روحیه‌ای است که اکنون هم در دولتمردان انگلیسی و امریکایی وجود دارد و برای آنها، میلیون‌ها فلسطینی، یا عرب، یا مسلمان، هیچ ارزشی ندارند بلکه فقط و فقط باید به فکر صهیونیست‌ها و متعهد به اهداف آنها باشند.

یک جمع‌بندی اولیه

این موارد به روشنی نشان می‌دهد که اهداف و مقاصد صهیونیست‌ها، یهودی‌ها و حاکمان انگلیس و امریکا بسیار مفصل‌تر و عمیق‌تر و وسیع‌تر از یک سرزمین کوچک در فلسطین بوده است و لذا، نه جان آدم‌ها- که در چشم نژادپرستانه آنها حیوانات و حشرات غیریهودی‌اند- ارزشی داشت، نه دولت‌ها اهمیتی داشتند و نه کار در محدوده‌های اندک و کوچک محصور بود. آنها بر اساس «سنت‌های کهن» و با «نیازها و امکانات روز» در فکر «امیدهای آینده و آرمان‌های بزرگ» خود بودند که آن را در پروتکل‌های علمای صهیون هم توضیح داده بودند و به چیزی کمتر از سلطه بر سراسر جهان نمی‌اندیشیدند؛ جهانی که باید از غیریهودی‌ها و نژاد مزاحم و جمعیت‌های زیاد و اعتقادات دینی و سنتی پاک شود:

استقرار حکومت واحد جهانی و یک نظام پولی واحد، زیر سلطه کسانی خواهد بود که به شیوه انتصابی و سلسله مقامات دولتی و ... هستند. در این موجودیت جهانی، جمعیت از طریق محدودیت تعداد فرزندان در خانواده، بیماری‌ها، جنگ‌ها و گرسنگی‌ها تا حد یک میلیارد کاهش داده خواهد شد...^۲

یک نگاهی به جنگ‌های قرن بیستم بکنید:

جنگ اول جهانی با ده میلیون کشته و ۲۰ میلیون زخمی در آمارهای رسمی؛
 جنگ دوم جهانی با بیش از ۶۰ میلیون کشته و زخمی‌های نامشخص؛
 جنگ ویتنام، جنگ الجزایر، جنگ سومالی، جنگ‌های عراق و افغانستان و سوریه و... و شیوع بیماری‌های جدید ایدز و آنفولانزا و جنون خوکی و گاوی و... استفاده از سلاح‌هایی با تشعشعات اتمی و... و مواد مخدر که هم می‌کشد و هم ضعیف و بی‌حال و بی‌خیال می‌کند و...

۱. استیون سایزر، همان، ص ۱۲۶.

۲. جان کولمن، کمیته ۳۰۰؛ کانون توطئه‌های جهانی، ترجمه یحیی شمس، فاخته، ۱۳۷۳، ص ۱۸۵.

در چنین فرهنگ و نگاهی، چه عاملی بهتر از قحطی؛ آن هم در شرایط جنگ و آن هم در ایران درآمد از دوران قاجار و آماده رفتن به زیر سلطه رضاخان پهلوی، بهائیت، فراماسونری و...

نقش امریکا

اکنون توجه کنیم به نقش امریکا. دولت ایالات متحده که سفیرش در تهران، در همان ایام با گزارش‌های مستمر و مفصل خود، همه فاجعه را برای سران آن کشور توضیح می‌داد در عین حال بر اساس همان گزارش‌ها، با انگلیسی‌ها همدلی می‌کرد؛ و بلکه با یهودی‌ها و صهیونیست‌ها دستش در یک کاسه بود؛ به طوری که اولاً سهمی از این فاجعه به صورت غارت دارایی‌ها و میراث فرهنگی ایران را در اختیار داشت^۱ و ثانیاً در عین ممانعت انگلیس از ارسال غله به ایران، اما به یهودی‌ها کمک می‌کرد؛ به طوری که آنها بتوانند صرفاً حواسشان به تهیه مقدمات تشکیل کانون ملی یهود و راه انداختن بساط صهیونیسم در فلسطین متمرکز باشد. مطلب را از زبان یک یهودی صهیونیست معروف بخوانیم: دکتر حبیب لوی، نویسنده کتاب *تاریخ یهود/ ایران*. این کتاب در سه جلد در زمان محمدرضا شاه پهلوی در دهه سی نوشته شده بود. او می‌نویسد:

در اثر اشکالات گوناگون، انجمن مذکور (یکی از انجمن‌های ساخته و پرداخته یهودی‌ها برای تدارک صهیونیسم در ایران) برای محل انعقاد جلسات خود در زحمت بود تا بالاخره از جلسه هجدهم ۱۹ حشوان ۵۶۷۹ زمرستان ۱۹۱۸ میلادی جلسات در منزل عزیر حیم اسحاق (حاجی عزیزالقانیان) تشکیل گردید. در همین موقع کتاب گرامر عبری توسط آقای کهن صدق تألیف و به چاپ رسید.^۲ در آخر سال ۱۹۱۸ هنگام زمستان، گرانی و قحطی و سپس مرض آنفولانزا به ایران و محله یهود تهران وارد و عده کثیری را در حدود هزار نفر تلف نمود و برای تخفیف آلام دردمندان، انجمن دیگری به نام انجمن نیکخواه تشکیل گردید و عملیات مفیدی را انجام می‌دادند و از طرف امریکایی‌ها و یهودیان امریکا کمک‌های انجمن ژوینت (جوینت یعنی اتحاد) جهت تهیه غذای ارزان برای فقرا به موقع رسید. با وجود گرفتاری‌های حاصله

۱. برای توضیح کامل رک: محمدقلی مجد، *تاریخ بزرگ*.

۲. در این ایام در همه کشورها، یهودی‌ها زبان عبری را می‌آموختند تا وقتی به فلسطین رفتند با زبان رسمی و قدیمی خودشان صحبت کنند. کهن صدق یکی از دانشمندان مورد احترام یهودی‌ها در آن ایام است.





در اثر این وضع، جوانان یهود تهران با فعالیت و حرارت زیادی به عملیات فرهنگی خود ادامه می‌دادند و یوسف گئولا (کفاش) حاضر شد منزل خود را در اختیار انجمن گذارد و مقرر گردید که گرامر تألیف کهن صدق در مدرسه آلیانس هم تدریس گردد.^۱

آیا می‌توان باور کرد که قحطی و گرسنگی، کمترین اثری بر این یهودی‌ها کرده باشد؟ آیا می‌توان قبول کرد که اساساً کسی از یهودی‌ها در این اوضاع مرده باشد؟ چه رسد به حدود هزار نفر؛ و آنها تعداد آنها را درست نشمرده باشند و علت مرگ اول گرانی و سپس آنفولانزا و بعد هم قحطی باشد؟ در حالی که توضیح می‌دهد اینجا فقط به «حدود هزار نفر» اشاره می‌کند. آن امریکایی‌ها چگونه در اینجا به این خوبی جهت تهیه غذای ارزان برای فقرا «به موقع» عمل می‌کرده‌اند و انگلیس مزاحمشان نمی‌شد؟ آیا این بهجت و نشاط و شور صهیونیستی در تشکیل انجمن‌ها و کلاس‌های درس عبری و راه انداختن آموزش و تشکیلات، اصل مطلب نبوده است که آن واقعه عظیم قحطی را اساساً به‌هیچ نمی‌گرفته است؟^۲

این نکته را در کتاب جدید دیگری از یهودی‌ها نیز می‌بینیم: *فرزندان/ستر*، به کوشش هومن سرشار.^۳ در این کتاب که درباره تاریخ حضور یهودی‌ها در ایران است، در زمان جنگ اول اشاره‌ای هم به کتاب حبیب لوی می‌کند (که برای یهودی‌های ایران این کتاب اهمیت بسیاری دارد) و آن شور صهیونیستی و آموزش عبری را نقل می‌کند اما هیچ اشاره‌ای به قحطی و مرگ و میر ندارد. آیا می‌شود که قحطی وارد محله یهود شده باشد و لابد نیمی از آن حدود هزار نفر را که زنان یهودی بوده‌اند کشتار کرده باشد و در این کتاب که درباره زنان یهودی است هیچ ذکری و یادی از آنها نکند؟

یکی از خصایص تاریخ‌نگاری یهودی‌ها آن است که هرگاه یک فاجعه عمومی غیر قابل انکار رخ داده، آنها در نقل سهم خود - حتی به دروغ - اغراق فراوان کرده و این گونه مظلوم‌نمایی کرده و خود را همدرد و همراه گرفتاری‌های عمومی نشان می‌دهند. آنجا که

۱. حبیب لوی، *تاریخ یهود/یرن*، تهران، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۹۰۲-۹۰۱.

۲. این مطلب در کتاب *خفاش و خورشید* (شمس‌الدین رحمانی، *خفاش و خورشید*، جمعیت حامیان آزادی قدس شریف، ۱۳۹۱) صفحه ۴۹ نقل شده همراه با مطالب دیگری از کتاب حبیب لوی که شاید رجوع به آن‌ها برای خواننده محترم مفید باشد و ارتباط قضایا با ظهور و بروز رضاخان کاویده شده است، و ایضاً نقش بهایی‌ها در آن جریانات.

۳. *فرزندان/ستر*، به کوشش هومن سرشار (به زبان انگلیسی و لابد چاپ شده در لس‌آنجلس)، ترجمه مهرناز نصریه، کارنگ، ۱۳۸۴، ۲۳۲ صفحه. در مقدمه کتاب صفحه ۹ اشاره‌ای به حبیب لوی و تجلیل از او شده است. در این کتاب عکس‌های فراوانی هم از زن و مرد و کودک و اطفال و مکان‌ها چاپ شده است و هیچ عکسی یا اشاره‌ای یا علامتی به قحطی - که از بهترین علائم مظلوم‌نمایی است! - ندارد.

یکی از خصایص تاریخ‌نگاری یهودی‌ها آن است که هرگاه یک فاجعه عمومی غیر قابل انکار رخ داده، آنها در نقل سهم خود - حتی به دروغ - اغراق فراوان کرده و این گونه مظلوم‌نمایی کرده و خود را همدرد و همراه گرفتاری‌های عمومی نشان می‌دهند

خود آنها در میان متهمان باشند که آب و تاب قضیه صدچندان است.

در کتاب حبیب لوی، درباره دوران مغول، کشتار و جنایات آنها را نقل کرده و با عبارتی از عباس اقبال آشتیانی که گفته است مغول‌ها با تحریک یهودی‌ها به دنیای اسلام حمله‌ور شده‌اند با آه و ناله و ضجه و مویه، مظلوم‌نمایی کرده و کوشیده است این اتهام را رد کرده و سهم خود یهودی‌ها را در کشته‌ها و بدبختی‌ها به دست مغول توضیح دهد. این

توضیحات، آنقدر مسخره و بی‌پایه و بی‌ربط است که بیش از ادعای مرحوم اقبال، مؤید جنایت مشترک یهود و مغول است.

در جنگ جهانی دوم ۶۰ میلیون نفر از مردم جهان کشته شده‌اند ولی یهودی‌ها به دروغ محض، در بوق هول و کاست دمیده و مدام این موضوع ساختگی بی‌اساس را ذکر می‌کنند. اما در سال ۱۹۵۶ یک نویسنده مجار به نام لوئیس مارشالکو^۱ تفصیل جنایات یهودی‌ها پس از جنگ جهانی دوم را توضیح می‌دهد که شگفت‌آور است. او فصل نهم کتاب خود را^۲ با عنوان «انتقام از آن ماست» بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه یهودی‌ها همه جای اروپا با حمایت و تحت سلطه کشورهای پیروز می‌کوشیده‌اند حتی زخمی‌ها، کودکان، زنان و پیران آلمانی را نابود کنند و غذا و دارو را از بیمارستان‌ها هم برابند.

در کتاب توطئه جهانی^۳، ضمن ارائه آمار تلفات^۴ جنگ اول جهانی: «روسیه ۹ میلیون نفر، فرانسه ۶ میلیون، انگلیس ۳ میلیون و آمریکا ۳۲۳/۰۰۰ نفر»، اشاره‌ای هم به دنیای کمونیسم و مارکسیست‌ها می‌شود و نویسنده می‌نویسد: «مانیفست مارکس برای ایجاد حکومت کمونیستی، ده مرحله را مدنظر قرار داده بود که شباهت غریبی به «عهدنامه‌های مردان مدبر قوم یهود» (پروتکل‌های زعمای صهیون) دارد؛ و این نشان می‌دهد که می‌توان مبدأ مشترکی را برای آنها در نظر گرفت...»^۵ نویسنده گویی جنگ جهانی اول و کشتار در غرب سرمایه‌داری و دنیای کمونیستی را از منشأ واحد

۱. لوئیس مارشالکو، فاتحین جنگ، ترجمه عبدالرحیم گواهی، جمعیت حامیان آزادی قدس شریف، ۱۳۹۱.

۲. ص ۲۱۵-۱۹۵.

۳. جیم مارس، توطئه جهانی، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، پیکان، ۱۳۸۱، ۳۴۲ صفحه.

۴. ظاهراً «تلفات» مجموعه کشته‌ها و زخمی‌ها در نظر بوده است.

۵. همان، ص ۲۵۰ و ۲۶۴.



پروتکل‌های علمای یهود دانسته اما در عین حال از کشته‌های دولت عثمانی هیچ سخنی نمی‌گوید. وقتی یک مورخ منتقد یهود چنین برخورد می‌کند چه انتظاری می‌توان داشت که از کشته‌های قحطی در ایران در جایی یاد بشود؟ اما از این‌ها فاجعه‌بارتر، کشتار سرخپوستان در امریکا است.

... هنگامی که مهاجران اولیه پروتستان به اولین مستعمرات ماساچوست در نیوانگلند وارد شدند، امریکا را «اورشلیم جدید» یا «کنعان جدید» نامیدند و خودشان را به عبرانیان قدیم ... تشبیه کردند... در این تشبیه، تعقیب سرخپوستان در جهان جدید، توسط مهاجران پروتستان پیوریتن مانند تعقیب کنعانیان در فلسطین عبرانیان قدیم است. پیوریتن‌های استعمارگر، سرخپوستان امریکا را به مانند کنعانیان فلسطینی به قتل می‌رسانند و به جهانی بدون سرخپوست فکر می‌کردند... اولین کتابی که در امریکا به چاپ رسید، مزامیر داود بود که در سال ۱۶۴۰ منتشر شد و در سال ۱۷۳۵ کتاب ادبیات عبری به چاپ رسید... در سال ۱۶۳۶ هنگامی که دانشگاه هاروارد تأسیس شد زبان عبری زبان رسمی دانشگاه بود. در این دوره، پروتستان‌های پیوریتن آن گونه که حاخام لی لیوینجر شهادت می‌دهد، نسبت به آیین یهود، متعصب‌تر از خود یهودیان بودند. به این ترتیب با ورود مهاجران اولیه به امریکا، آیین پروتستان پیوریتن رنگ یهودیت گرفت... مسیحیت یهودی به دو محور تمرکز داشت: یکی سرزمین موعود و دیگری قوم برگزیده؛ یعنی دو مقوله‌ای که اساس استعمار امریکا و استعمار فلسطین بود... آموزه قوم برگزیده (جدید) در سرزمین موعود (جدید) بهترین توجیه برای قتل عام سرخپوستان و آواره ساختن آنان بود... اکنون سؤال مشکل این است که چگونه پروتستان‌تیسیم پیوریتن رنگ عبری و یهودی به خود گرفت و چگونه مسیح امریکایی، مسیح یهودی گردید؟ هنری وایدگلد محقق یهودی این امر را به یهودیان مارانو (مسیحیان ظاهری و یهودی‌الاصل) نسبت می‌دهد...^۱

یک نمونه فاجعه‌بار دیگر، تجارت برده است که طی چهار قرن ۲۰ میلیون از سیاهان آفریقا- افراد سالم و قوی و کارکن - به وسیله اختلافات قبیله‌ای و حمله‌های نظامی و

۱. رضا هلال، مسیحیت صهیونیست و بنیادگرایی/ امریکا، ترجمه علی جنتی، ادیان، ۱۳۸۳، ص ۸۷-۸۴.

در سال ۱۶۳۶ هنگامی که دانشگاه هاروارد تأسیس شد زبان عبری زبان رسمی دانشگاه بود. در این دوره، پروتستان‌های پیوریتن آن گونه که حاخام لی لیوینجر شهادت می‌دهد، نسبت به آیین یهود، متعصب‌تر از خود یهودیان بودند. به این ترتیب با ورود مهاجران اولیه به امریکا، آیین پروتستان پیوریتن رنگ یهودیت گرفت

اسیر گرفتن و غیره خریداری و با پارو زدن خود آنان از عرض اقیانوس اطلس به آفریقا برده شده و در مزارع به‌طور مجانی به کار گرفته شده‌اند تا ثروت موجود امریکا تولید شود. از مزارع نیشکر امریکا، نوعی مشروب الکلی بسیار قوی تهیه کرده به آفریقا برده و در میان بومیان توزیع می‌کردند و ابزار قدرت و وسیله تجارت و سود هم به‌وسیله اسلحه‌های انگلیسی تأمین می‌شد. این

مثلت آفریقا- امریکا- انگلیس و برده- مشروب الکلی- اسلحه را «یهودی‌ها» مدیریت و سرپرستی می‌کرده‌اند که سال‌ها هم منابع آن مخفی می‌شد ولی اکنون گرچه چندان مشهور نیست ولی موجود است.^۱ ابعاد فاجعه‌بار این موضوع هم در آن است که برای رسیدن هر یک نفر سیاهپوست به امریکا چهار، پنج نفر در درگیری‌ها و در راه و با بدبختی‌ها و گرفتاری‌های دیگر مرده‌اند. و نکته بسیار دردآور دیگر اینکه این سیاهان عموماً مسلمان بوده‌اند. یعنی چیزی حدود یکصد میلیون سیاهپوست آفریقایی و عموماً مسلمان.

منابع دینی

این مثال‌های تاریخی برای کشتارهای وسیع و وحشیانه را با دو مورد از دو کتاب مورد اعتقاد دینداران نقل می‌کنیم: یکی، از کتاب دینی یهودی‌ها و دیگری از قرآن کریم. در کتاب عهد قدیم، کتاب استر، باب نه، داستان کشتن هامان نخست‌وزیر خشایار شاه و یازده پسرش و ۷۷/۰۰۰ ایرانی در سه روز را عیناً نقل می‌کنیم:

... یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند. و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایت‌های اخشورش پادشاه جمع شده تا بر آنانی که قصد اذیت ایشان داشتند دست بیندازند و کسی مقاومت ننمود زیرا که ترس

۱. منابعی درباره تجارت برده:

- عبدالوهاب المسیری، *دایره‌المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ج ۲، ص ۳۰۴.
- عبدالله شهبازی، *زرسالاران یهودی و پارسی*، ج ۴، ص ۱۹۶؛ ج ۱، صفحات ۲۴۵-۲۱۹.
- ایسرائیل شاهاک، *تاریخ یهود، مذهب یهود*، ترجمه مجید شریف، ص ۷۴ پاورقی و ۱۶۶.
- دیوید دیوک، *بی‌داری من*، مؤسسه لوح و قلم، ص ۲۲۴-۲۱۰.
- جان کولمن، *کمیتة ۳۰۰*، ترجمه یحیی شمس، ص ۱۵۸، کمپانی هند شرقی.





ایشان بر همه قوم‌ها مستولی شده بود... پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هر چه خواستند به عمل آوردند... و چون هفتاد و هفت هزار از مبغضان خویش را کشته بودند از دشمن خود آرامی یافتند... این روز، سیزدهم ماه آدار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن روز را بزم و شادمانی نگاه داشتند... مردخای، برایشان فریضه‌ای بگذارد که روز چهاردهم و پانزدهم ماه آدار را سال به سال عید نگاه دارند...

در این نقل قول، خوب است به چند نکته توجه شود:

۱. اول اینکه یهودی‌ها با کمک عشق و علاقه خشایار شاه به استر، بر دشمنان خود مسلط شدند؛ و «دشمنان آنها» یعنی کسانی که به نظر یهودی‌ها «قصد اذیت ایشان را داشتند»، پس نه فقط هامان و یازده پسرش، بلکه ۷۷/۰۰۰ نفر از مردم ایران را در سراسر کشور در عرض سه روز قتل عام کردند.

۲. این، عین عبارت کتاب مقدس است که قربانیان، کسانی بودند که «قصد اذیت» یهودی‌ها را داشتند نه اینکه عملاً نسبت به آنها دشمنی کرده باشند. اولاً کشتن کسی که فقط قصد اذیت داشته چقدر جنایتکارانه و وحشیانه است؛ ثانیاً تشخیص این «قصد» با کیست؟ همین که یهودی‌ها تشخیص می‌دادند که یک نفر «قصد اذیت» دارد باید کشته می‌شد. ثالثاً این، نشانه حد اعلای خودپسندی و استکبار و قوم‌گرایی و نژادپرستی است که یک تشخیص ساده از جانب یک یهودی، کافی است که یک غیر یهودی کشته شود. این شیوه تا امروز هم همچنان انجام شده است. بعد از جنگ جهانی دوم، بسیاری از افراد، تنها با همین تشخیص‌ها و حتی با حدس و گمان، قربانی شدند. و امروز در امریکا به وسیله سازمان آپیک، کافی است که یک نفر بگوید: یهودی‌ها خیلی پولدارند؛ یا: یهودی‌ها قدرت دارند؛ همین یک جمله، چون ممکن است منجر به نوعی احساس منفی شود پس نشانه یهودستیزی و نفرت نژادی است و مرتکب چنین ذنب لا یغفری مستحق مجازات سخت.^۱

۳. روز واقعه کشتار ایرانیان در تقویم یهودی، روز ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ آدار یا آدار بوده است که در حدود نیمه دوم اسفند و نیمه اول فروردین است - با تغییری که در ایام کبیسه تقویم یهودی در سال‌های مختلف رخ می‌دهد - از آن هنگام تا امروز، آن را جشن و عید گرفته و مراسم خاصی به نام عید پوریم برگزار می‌کنند که همراه با بدمستی و

۱. منابع درباره «آپیک» به فراوانی وجود دارد و می‌توان به آنها رجوع کرد.



عربده کشی و تمسخر دشمنان است. یعنی حتی اگر در اصل واقعه هم بتوان تردیدی کرد، در این تداوم مراسم عید و جشن می توان عمق کینه و خونخواری این قوم را نسبت به میزبانان خود فهمید.

۴. یک نویسنده امریکایی با اشاره به این جشن یهودی می نویسد:

... نقش عمده و نفوذ صهیونیست ها در پیشبرد دروغ های تکان دهنده و شرم آور دولت بوش برای حمله بهار ۲۰۰۳ به عراق جای سؤال باقی نگذاشته و این دروغ ها درست در زمانی مطرح شده که یهودیان جشنی به نام پوریم برگزار می کنند. در این مراسم، یهودیان ویرانی و شکست دشمنانشان را جشن می گیرند که با هر استانداری در دنیا، ناپسندترین شیوه جشن گرفتن است.^۱

چندی قبل، نتانیاهو برای اینکه به او باما حالی کند که نوع رابطه یهودی ها با مردم ایران چگونه است، نسخه ای از کتاب استر را برای او فرستاد با این اشاره که مبادا به فکر همدلی و همراهی با ایران باشد؛ که بعد هم عملاً بحث های مربوط به انرژی هسته ای از طرف غرب کاملاً زیر سلطه صهیونیست ها شکل بندی شد.

این در حالیهست که در تمام مدت انقلاب اسلامی ایران، سردمداران اسرائیل، برای فریبکاری و دغلبازی، هر از چند گاهی می گفتند که آنها با مردم ایران دشمنی ندارند بلکه با رژیم اسلامی مخالفاند و البته علت این دشمنی را هم دیکتاتوری و عدم آزادی و ممکن نبودن پوشیدن شلوار جین و از این قبیل توضیح می دادند.

در عین حال در کتاب حبیب لوی، او حتی با موبدان و روحانیان زردشتی هم دشمنی دارد و آنان را دیکتاتور و مستبد می داند. در واقع معیار و ملاک برای یهودی ها در سراسر تاریخ و در سراسر دنیا، آن است که دیگران چقدر با آنها همساز و همراه و بلکه نوکر و خدمتکار آنها هستند.

و موردی که در همین سبک و سیاق است اما روشن تر و صریح تر، داستان اصحاب الاخدود است که در قرآن کریم - سوره بروج، آیه ۴ - آمده: ذونواس، پادشاه یهودی، مردم مسیحی را بین قبول یهودیت و سوختن در آتش مخیر کرد؛ در کلام خدا به اختصار به آن اشاره و در تفاسیر به تفصیل توضیح داده شده است که گروه کثیری از مردم مسیحی و حتی زنی که کودکش را در بغل داشت، به دلیل نپذیرفتن کفر و ارتداد، به گودال آتش انداخته و سوزانده شدند.

۱. مایکل کالینز پایپر، قدرت پنهان در آمریکا، ترجمه علیرضا عبادتی، روایت فتح، ص ۴۵.



از مزارع نیشکر امریکا، نوعی مشروب الکلی بسیار قوی تهیه کرده به آفریقا برده و در میان بومیان توزیع می کردند و ابزار قدرت و وسیله تجارت و سود هم به وسیله اسلحه های انگلیسی تأمین می شد. این مثلث آفریقا- امریکا- انگلیس و برده- مشروب الکلی- اسلحه را «یهودی ها» مدیریت و سرپرستی می کرده اند که سال ها هم منابع آن مخفی می شد ولی اکنون گرچه چندان مشهور نیست ولی موجود است

بله، کسانی که از اولین ایام کودکی تحت تعلیم ماده پرستی و دنیاداری و اعتقاد به برتری قومی تربیت می شوند و با «قساوت قلب»- که به فرموده قرآن کریم از خصوصیات این قوم است-^۱ رشد می کنند، برای رسیدن به مطامع خود از هیچ جنایتی پرهیز ندارند. خصوصاً که در ابتدای قرن بیستم میلادی، خود را سرور و حاکم دنیا بیابند و بر ابر قدرت زمانه، بریتانیای کبیر، سلطه داشته باشند. این ها می کوشند تا با نابود کردن دولت مسلمان عثمانی و تجزیه آن به کشورهای لائیک و ملی گرا و متعصب عربی و وهابی ضد دین، جای پای خود را محکم کنند و روسیه پهناور مسیحی و قدیمی را به دام مارکسیسم و ماتریالیسم بکشند و ایران قدیمی شیعه را- که یهود در آن تاریخی ۲۵۰۰ ساله ولی با شیعیان خصومتی عمیق دارد- از جمعیت خالی کنند تا زمینه برای رشد صهیونیسم فراهم شود. ایران، بشود ایران باستان کورش کبیر تحت سلطه رضاخان و بهائی ها؛ و بدنه اصلی عثمانی بشود ترکیه لائیک آتاتورک یهودی الاصل و این دو بشوند ضد عرب و مشتاق غرب و همدست و رفیق اسرائیل؛ و اسلام بشود یک دین عقب افتاده عربی که از آن ملتی «بدبخت و سوسمار خور» درست شده است؛ و بدین گونه همه چیز بر وفق مراد باشد.

مجموع این قضایا به روشنی نشان می داد که یک نقشه و برنامه کامل و دقیق و حساب شده می بایست قدم به قدم عملی شود- که عملی هم شد. مسیر حرکت ترکیه و ایران و منطقه عربی بعد از جنگ جهانی اول تا جنگ دوم و تادهای پایانی قرن بیستم، نشان می دهد که این نقشه کلمه به کلمه و خط به خط عملی شده؛ و حتی تا امروز هم ادامه یافته است؛ اگرچه انقلاب اسلامی ایران، همه بساط این خواب و خیال و آرزوها را بر هم زد.

۱. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۷۴؛ سوره انعام، آیه ۴۳؛ سوره حدید، آیه ۱۶.

تلاش‌های فرهنگی

پایه‌پای این جریانات سیاسی، در ابعاد فرهنگی هم در همه این سال‌ها، حرکت‌هایی انجام شده است.

مطبوعات، کتاب، سینما، ورزش، رادیو، تلویزیون، ماهواره، تئاتر، موسیقی و... همگی در همین مسیر عمل کرده‌اند. ترویج لذات نفسانی و شهوات، ترویج تمسخر و تحقیر دیگران، قساوت و وحشیگری، ناامیدی از آینده و دلخوشی به دمی خوش بودن، بی‌اعتباری و بی‌ارزشی اخلاق و دین و ادب، ارزش پول و پول و پول...

... و تمامی این مجموعه در به‌خصوص دو قرن اخیر، یک جریان مداوم به هم پیوسته بوده است که در همه زمینه‌های مختلف رو به سوی آن هدف اصلی این گوساله‌پرستان آدمی‌خوار داشته است تا به آن آرزوی اصلیشان که سلطه بر جهان است برسند. سلطه‌ای که در آن، همه ادیان از بین رفته باشند و تمامی دنیا جمعیت زائدش نابود شده و فرمانبردار و برده و بنده آنها باشد. آنها در کتاب مقدس خود می‌خوانند که:

و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند، بر قله کوه‌ها ثابت خواهد شد و فوق تل‌ها برافراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها به سوی آن روان خواهند شد. و قوم‌های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب بر آییم تا طریق‌های خویش را به ما تعلیم دهد و به راه‌های وی سلوک نماییم. زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. و او امت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و...^۱ این است آرزوی این قوم که درباره آن، علمایشان به‌فراوانی شرح و تفسیر داده‌اند:

انبیای اسراییل، به کرات به «روزهای آخر» - که هنوز فرا نرسیده است - به عنوان دورانی که در آن، عظمت ملی یهود، به آخرین حد اعتلای خود خواهد رسید، اشاره کرده‌اند. این امید به یک آینده نورانی و مشحون از سعادت در دل عامه مردم، سخت جایگزین شد و با گذشت زمان نه فقط شدت پیدا کرد، بلکه رؤیاهای شگفت‌انگیزی را نیز که در جهان آینده تحقق خواهد یافت در برگرفت...^۲

یکی از خصایص صهیونیست‌ها آن است که گفتند به جای اینکه صبر کنیم تا خدا کارها

۱. کتاب مقدس، اشعیا، باب ۲، جملات ۲ تا ۴.

۲. دکتر ابراهام کهن، گنجینه‌ای/از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، اساطیر، ص ۳۵۱.





را روبه‌راه کند باید خودمان حرکت کنیم و اوضاع را مناسب سازیم. اندیشه صهیونیستی، اندیشه‌ای آخرالزمانی و سکولار است. این اندیشه معتقد است که مسئله یهودیت با حرکت تدریجی تاریخی - روشنگری، آمیختگی در جوامع میزبان یا انقلاب اجتماعی - و یا از راه تعامل با واقعیت‌های مشخص تاریخی حل نمی‌شود بلکه باید «اکنون و همین جا» حل شود - حکومت صهیونیستی، بازگشت یهودیان، تشکیل ارتش یهودی برای حمله به فلسطین و اخراج ساکنان آن - به عبارت دیگر صهیونیسم عجله کرد و در صدد رسیدن به پایان تاریخ برآمد؛ آن هم با تحمیل دیدگاه‌های ایده‌آل فاشیستی خود بر واقعیت‌های تاریخ و نه از طریق حلول الهی و دخالتش به نفع قوم یهود؛ بلکه از راه خشونت و هم‌پیمان شدن با امپریالیسم. بر همین اساس، صهیونیسم بیانگر حلول گرایی، بدون خداست.^۱

یعنی گل بود و به سبزه هم آراسته شد! آن روحیه نژادپرستی مادی کم بود، حلول گرایی بدون خدا هم به آن اضافه شد؛ که حاصلش می‌شود این وحشی‌گری بی‌مهری که در قرن اخیر شاهد آن هستیم: جنگ‌ها، کشتارها، بیماری‌ها، تخریب روحی و روانی، اشاعه فساد و فحشا؛ و خلاصه فراهم آوردن همه وسایل لازم برای رسیدن به آن آرزوها و آمال شیطانی.

امروز سینمای امریکا، دقیقاً در همین زمینه مشغول تربیت و آموزش بینندگان خود است تا آدم‌کشی، بی‌رحمی و خونخواری را به عنوان قهرمانی و انتقام در فیلم‌های «اکشن» بخورد مردم بدهد و با کمک همه شیوه‌های بصری و تکنیک‌های سینمایی و تصویری، آنها را الگوی جوان‌ها قرار دهد؛ شیوه‌ای که متأسفانه مؤثر هم بوده و داد‌مربیان و جامعه‌شناسان و کارشناسان دادگستری را در سراسر دنیا در آورده است ولی با ادعای دفاع از آزادی بیان، آنها همچنان به کار خود مشغول‌اند. همان‌ها که در فیلم‌هایشان یک روز سرخپوستان را وحشی و خونخوار جلوه داده‌اند؛ یک روز سیاهان را عقب‌افتاده و تعلیم‌ناپذیر و یا عوامل خشن و عناصر باندهای قاچاق و حتی پلیس‌های نابکار جلوه می‌دهند؛ زمانی چینی‌ها، زمانی مذهبی‌ها و امروز هم مسلمانان را. و اما اگر کسی بگوید - در خطابه‌ای یا کتابی یا فیلمی - که بالای چشم یک یهودی ابرو است متهم به فاشیسم و یهودستیزی می‌شود.

۱. عبدالوهاب المسیری، همان، ج ۵، ص ۳۰۴.



امریکایی‌های تحت سلطه صهیونیست‌ها با کمال بی‌شرمی، انداختن بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی را جزء اقتدار خود می‌دانند و حاضر نیستند از آن عذرخواهی کنند؛ آن‌چنانکه آن توحش عجیب سالیان دراز در ویتنام و سومالی و اخیراً در عراق و افغانستان را حاضر نیستند به عنوان یک فاجعه بپذیرند بلکه آن را دفاع از آزادی می‌خوانند؛ در حالی که می‌دانیم در همه این وقایع، مشاوران اصلی آنها یهودی‌ها بوده‌اند و منافع این جنایات هم نه برای مردم امریکا بلکه برای یهودی‌های بانکدار و صاحبان صهیونیست کارخانه‌های اسلحه‌سازی بوده است.^۱

رهبر معظم انقلاب در دانشگاه افسری شهید ستاری (مورخ شنبه ۱۳/۷/۹۲) فرمودند: ما دولت ایالات متحده امریکا را دولتی غیر قابل اعتماد می‌دانیم؛ دولتی خودبَرترین، دولتی غیر منطقی و عهدشکن، دولتی سخت در پنجه تصرف و اقتدار شبکه صهیونیسم بین‌المللی؛ که به خاطر رعایت خواسته‌ها و منافع نامشروع شبکه صهیونیستی بین‌المللی مجبورند با رژیم غاصب و جعلی اشغال‌کننده فلسطین مماشات کنند؛ در مقابل او نرمش نشان بدهند؛ اسمش را می‌گذارند منافع امریکا؛ در حالی که به کلی منافع ملی امریکا با آنچه امروز این‌ها از رژیم جعلی انجام می‌دهند منافات دارد. از همه دنیا دولت ایالات متحده امریکا باج می‌گیرد و به رژیم صهیونیستی باج می‌دهد. این حقایق را ما داریم مشاهده می‌کنیم؛ به دولت امریکا اعتمادی نداریم.

همین وحشی‌گری مفتخرانه را در دیگر تربیت‌یافتگان یهودی‌ها نیز می‌بینیم. در زمان اوج‌گیری مبارزات مردم مسلمان ایران در تابستان سال ۱۳۵۷ و بروز وقایعی مانند سینما رکس آبادان و ۱۷ شهریور، شاه در یکی از رجزخوانی‌هایش به صراحت می‌گفت: اگر لازم باشد، ده میلیون نفر را هم قتل عام می‌کنیم.

و یکی از مأموران ساواک هم به رهبر معظم انقلاب در زندان ساواک در مشهد گفته بود: «ملک حسین با این همه ضعف و ناتوانیش پانصد هزار فلسطینی را ظرف یک روز قتل عام کرده؛ و ما با این قدرت و اقتدارمان می‌توانیم به راحتی پنج میلیون انسان را از دم تیغ بگذرانیم.»^۲

آیا این‌ها آموزه‌های صهیونیستی و سایه محو آن قحطی بزرگ و کشتار نه میلیونی نیست؟

۱. فقط به عنوان یکی از منابع رک: مایکل کالینز پایپر، قدرت پنهان/ امریکا، ترجمه علیرضا عبادتی، روایت فتح.

۲. هدایت‌الله یهودی، شرح/ اسم، زندگینامه آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای، ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۷، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱، ص ۳۵۶.



واکنش روشنفکران

یکی از مسائل عجیب در این میان، واکنش روشنفکران ما نسبت به این موضوع است. دکتر مجد درباره محمدعلی فروغی و حسین علاء- دو نفر از کارگزاران همان ایام جنگ جهانی اول- می نویسد:

در کنفرانس صلح ورسای، مشاورالملک، وزیر خارجه و میرزا حسین خان علاء، وزیر سابق فلاح و محمدعلی فروغی ذکاءالملک وزیر سابق عدلیه، هیئت ایرانی را سرپرستی می کردند...^۱

و بعد از توضیحات دقیق درباره مباحثی که در آنجا درگرفت نشان می دهد که عاقبت همه باهم- یعنی هم سرآمدان جنگ و هم مأموران ایران- همه تقصیرهای جنگ و لطامات و مشکلات آن را بر عهده روسیه و عثمانی و آلمان گذاردند و هیچ اسمی از انگلیس و حتی از قحطی و حد و اندازه آن نیاوردند. دکتر مجد می نویسد:

فهمیدن اینکه چرا در سند ورسای موارد گمراه کننده و غیر حقیقی با خواسته های ایران در هم آمیخته شده، سخت نیست. بنا بوده است ادعا و خواسته های ایران، برای جبران خرابی ها و قحطی ناشی از جنگ، از اعتبار ساقط شوند. این اقدام بخشی از لاپوشانی تمام و کمال قحطی بزرگ بود.^۲

غربی ها که به طور طبیعی فقط به فکر منافع خود بوده اند. فروغی^۳ و علاء هم، استادان اعظم فراماسونری و قطعاً همراه و همدل با آنها؛ عجب از روشنفکران دیگری است که تا امروز به این «لاپوشانی و کتمان و پنهان کردن این فاجعه» کمک کرده اند و حتی امروز هم که صدای آن درآمده است، باز می کوشند آن را از حیز اعتبار بیندازند.

یکی می گوید این کشتار قحطی بزرگ نه میلیونی خواب و خیال است و سند و مدرک ندارد در حالی که همین آقا برای هولوکاست شش میلیونی یهودی ها در جنگ دوم، اصلاً طلب سند و مدرک نمی کند. و دیگری آن را اغراق می داند و به ۱/۵ میلیون نفر آن را تقلیل می دهد؛ بی اینکه کمترین توجهی بکند که همین ۱/۵ میلیون پذیرفته شده یعنی ۱/۵ میلیون نفر از پدران و مادران، در همین صد سال قبل؛ آیا درباره همین ها،

۱. محمدقلی مجد، قحطی بزرگ، همان، ص ۲۱۱.

۲. همان، ص ۲۱۷.

۳. فروغی در همین ایام بعد از جنگ اول و راه انداختن جامعه ملل به عنوان نماینده ایران به اروپا می رود و دیداری هم با لئون اگوست بورژوا دارد و تعریف های شدیدی از او که خود داستان دیگری است. رک: شمس الدین رحمانی، ۵۵۵، «فروغی»، نیستان.

چندی قبل، نتانیاهو برای اینکه به او با ما حالی کند که نوع رابطه یهودی ها با مردم ایران چگونه است، نسخه ای از کتاب استر را برای او فرستاد با این اشاره که میباید به فکر همدلی و همراهی با ایران باشد؛ که بعد هم عملاً بحث های مربوط به انرژی هسته ای از طرف غرب کاملاً زیر سلطه صهیونیست ها شکل بندی شد

لازم نیست توجه شود؟ تذکر داده شود؟ ابراز براءت و تنفر شود؟... آیا همین که در عدد بحث کنیم کافی است؟

حال بگردیم در میان صدها تحقیق «فاضلانه» تاریخی درباره جنگ اول با منابع فراوان به زبان انگلیسی - که یعنی خیلی محققانه و وسیعاً محققانه است - ببینیم، یک مقاله در این باره هست؟ آیا یک رساله دانشگاهی در دوره های پیشرفته در این زمینه ها داریم؟

و چرا چنین است؟ چون از تأسیس دارالفنون، با کشتن امیر کبیر و روی کار آمدن آقاخان نوری

و با همدستی فراماسون ها و به اسم ورود علم و تکنولوژی اروپای پیشرفته، در واقع «روشنفکری» به مملکت وارد شد تا با این عناوین بنیاد دین و اعتقاد الهی را در آورند. مشروطیت را از راه اصلی خود منحرف کردند تا غیر مشروع باشد و آن مرد عالم روحانی بزرگوار - شیخ فضل الله نوری - را شهید کردند تا به قول مرحوم آل احمد پر چمی باشد بر پیروزی و فتح غربزدگی - یعنی ماسون زدگی و یهود زدگی بر این مملکت و بعد هم با برچیدن بساط قاجار که ته مانده ای از اعتقادات و سنن و عادات مذهبی در جامعه داشت، پهلوی روی کار بیاید و با ضرب دیکتاتوری رضاخان و سلطه نظامی انگلیس و تحولات همه جانبه دنیا و آن کشتار عجیب نه میلیونی، تمامی دوران پهلوی بیفتد به دست ماسون ها، بهایی ها و غرب زده ها تا به نفع اسراییل همه چیز را مصادره کنند و عامل کار هم در همه زمینه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی - و خصوصاً فرهنگی - همین روشنفکران شیفته غرب باشند و مسحور آن «پیشرفت ها» و مجذوب آن «آزادی» - در زمینه فساد و فحشا و آزادی جنسی - و بی خیال کشتار امثال شهید مدرس و دیگر آزادی خواهان و از توده ای، ملی گرا، لیبرال، تکنوکرات و غیره و غیره، همگی برای غرب هورا بکشند و هومانیزست و اگزیستانسیالیست و ده ها ایسم دیگر، آزادی و پیشرفت را در نابودی دین و سنن و آخوند و مسجد و امامزاده بدانند. روشنفکران امروز ما - البته آن اصلی ها و وارثان میرزا ملکم، میرزا حسین سپهسالار، تقی زاده، فروغی و... همان حال و هوا را دارند و با تقلید کامل غرب، از تقلید دینی انتقاد می کنند؛ با احساس حقارت کامل از غربی ها، مردم خودی را تحقیر می کنند؛ با ادعای آزادی،



فهمیدن اینکه چرا در سند ورسای موارد گمراه کننده و غیر حقیقی با خواسته های ایران در هم آمیخته شده، سخت نیست. بنا بوده است ادعا و خواسته های ایران، برای جبران خرابی ها و قحطی ناشی از جنگ، از اعتبار ساقط شوند. این اقدام بخشی از لاپوشانی تمام و کمال قحطی بزرگ بود

شدیدترین دیکتاتوری را در مقابل معتقدان مذهبی اعمال می کنند؛ فقط آنچه را می پسندند که جانان امریکایی و انگلیسی شان بیسندند؛ چشم خود را بر همه جنایات اسراییل می بندند ولی اگر کسی راجع به یهود حرفی بزند او را متهم به فاشیسم می کنند؛ ولایت فقیه را نوعی دیکتاتوری می خوانند؛ ملاک و معیار و میزان سنجش و ارزیابی شان، پسند غرب است و لذا اگر آنها گفتند هولوکاست درست است، این ها هم می گویند درست است؛ اگر آنها راجع به کشتار نه میلیونی در ایران چیزی نگفتند، این ها هم چیزی نمی گویند؛ و اگر گند کار از مدارک خود امریکایی ها

در آمد، سکوت می کنند ببینند، آنها چه واکنشی می کنند تا این ها هم تبعیت کنند... و بیچاره ها یکبار به دور و بر خود نگاه نمی کنند که در این سی، چهل سال اخیر در ایران و دنیا چه گذشته و این انقلاب اسلامی چه کرده و امام خمینی چه گفته و حالا تکلیف هر فردی که مدعی فکر و اندیشه و استقلال معنوی است لاقبل با خودش چیست؟ این که دیگر ربطی به دین یا بدبینی یا مسائل دیگر ندارد که آدمی - در همه اندیشه ها و اعتقادات - لاقبل تکلیفش را با خودش باید روشن کند...

وسخن آخر

ما، تا استقلال فکری نداشته باشیم و تا وقتی که خود را از فشار تبلیغاتی غرب، آزاد نکنیم، هیچ کاری نمی توانیم بکنیم. همه پیشرفت های انقلاب و جنگ و عرصه های سیاسی و علمی، فقط و فقط با استقلال و «ما می توانیم» حاصل شده است و لذا غرب زده ها و غرب باوران و مسحوران و مجذوبان و مرعوبان و غرب دوستان باید از تصمیم گیری های کلان ممنوع و جدا شوند تا انقلاب علمی در دانشگاه ها عملی شود؛ تا انقلاب آموزشی ایجاد شود؛ تا انقلاب اداری محقق شود؛ تا استقلال اقتصادی به وجود بیاید؛ تا تهاجم فرهنگی سد گردد؛ تا علوم انسانی خودی و بومی به وجود بیاید؛ ... این سخن به معنی جدایی مطلق از دنیا و رها کردن همه تجربه های دیگران نیست بلکه مقصود آن است که مجذوب و مرعوب غرب نباشیم و مجذوبان و مرعوبان غرب را میدان ندهیم؛ که غرب، غرب یهودی ماسونی، خود در حال فروریزی است. این حقیقت را

و یکی از مأموران ساواک هم به رهبر معظم انقلاب در زندان ساواک در مشهد گفته بود: ملک حسین با این همه ضعف و ناتوانیش پانصد هزار فلسطینی را ظرف یک روز قتل عام کرده؛ و ما با این قدرت و اقتدارمان می‌توانیم به راحتی پنج میلیون انسان را از دم تیغ بگذرانیم

ببینیم. غرب، دارد پایان تاریخش را تجربه می‌کند و این، البته به دلیل چند قرن ظلم، جنایت، فساد و تباهی است که خود حاصل استکبار، قوم‌پرستی و نژادپرستی است. آن صدایی که از شکستن استخوان‌های کمونیسم به گوش امام راحل عظیم‌الشأن رسید، امروز از بند بند اسکت فرسوده سامری‌ها و گوساله‌هایشان شنیده می‌شود. فقط یک کمی گوش تیز کردن می‌خواهد.

با عرض پوزش از خواننده محترم که امیدوارم باعث خستگی او نشده باشم. در پایان چند جمله‌ای هم از رهبر معظم انقلاب نقل می‌کنم تا سخن درست و زیبا را از زبانی گویا و پاک بشنویم:

بعضی اشخاص نمی‌توانند حوادث جهانی را درک کنند. قبل از انقلاب، یک وقت بنده از طرف امام رضوان‌الله‌علیه، پیغامی برای جمعی از علمای شهر خودمان مشهد بردم. بخشی از پیغام این بود که «امروز اسرائیل بر همه اوضاع مسلط شده است». یکی از علمای معروف مشهد - خدا رحمتش کند - در جواب من گفت: «ایشان خیال می‌کند که اسرائیل بر همه اوضاع مسلط شده است! اگر واقعاً اسرائیل بر امور ما مسلط باشد، باید هم مبارزه کنیم؛ اما امروز چنین چیزی نیست و ایشان خیال می‌کند.» منظورم این است که امام در سال ۴۲ می‌توانستند سلطه اسرائیل را در امور مملکت ما ببینند. اگر حالا شما مدارک و اسناد بازمانده از آن وقت را نگاه کنید، این مسئله برایتان واضح و روشن می‌شود. امام آن وقت می‌توانستند چنان واقعیتی را ببینند اما آن آقای عالم مدعی، اصلاً قدرت تشخیص چنین واقعیتی را نداشت. مسلماً وقتی نتوانست چنان واقعیتی را ببیند، قدم بعدی را هم نمی‌تواند بفهمد.^۱ دشمنان، چه کسانی هستند؟ صهیونیست‌ها؛ همین‌هایی که

۱. دیدار رهبر معظم انقلاب با اعضای ستاد برگزاری مراسم ارتحال امام، ۱۳۷۳/۳/۴، توهم سلطه، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، دفتر حفظ آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۲۱.





خبرگزاری‌ها و بسیاری از رادیوهای دنیا در اختیارشان است. این‌ها دنبال چیزی هستند که این پیروزی را خراب کند؛ قوت و قدرت ملت ایران را به ضعف تبدیل کنند...^۱

امروز دشمن ملت ایران در درجه اول، امریکا و صهیونیست‌ها هستند. البته انگلیس هم آتش‌بیار معرکه است. در مقابل منافع ملت ایران، آنها قرار دارند، اما اسمش را می‌گذارند اجماع جهانی؛ اجماع جهانی وجود ندارد! اجماع جهانی علیه استکبار امریکا است...^۲

در حال حاضر تمام دستگاه‌های تبلیغاتی وابسته به صهیونیسم با تهیه مطلب، فیلم و تولید وسایل و ابزارهای فرهنگی در همه دنیا، سعی دارند که اسلام را در چشم مردم دنیا مبعوض و مورد نفرت قرار دهند. هدف آنان این است که مردم دنیا از اسلام و مسلمانان تنفر پیدا کنند.^۳

می‌دانید صهیونیست‌ها در این صد سال اخیر و به خصوص در این دهه‌ها سال اخیر، چه خرجی کرده‌اند تا انسان‌ها را بدون هویت معنوی بار بیاورند و به بی بند و باری و بی اعتقادی و لابی‌گری در عقیده و ایمان دینی بکشانند؟...^۴

دستگاه استکبار فقط ایالات متحده امریکا نیست؛ یا فلان رئیس‌جمهور و فلان دولت امریکا یا فلان کشور اروپایی نیست؛ دستگاه استکبار یک شبکه عظیم‌تری است که شامل این‌هاست. شبکه صهیونیستی است؛ شبکه تجار اساسی بین‌المللی است؛ مراکز پولی عظیم دنیا است؛ این‌ها هستند که مسائل سیاسی دنیا را دارند طراحی می‌کنند؛ دولت‌ها را این‌ها می‌آورند، این‌ها می‌برند.^۵

کی با این مردم در طول این سی سال دشمن بوده است؟ در درجه اول امریکا و صهیونیسم. از این‌ها دشمن تر ما سراغ داریم برای جمهوری اسلامی؟ از روز اول، دولت امریکا و رژیم صهیونیستی و صهیونیست‌های دنیا در مقابل نظام جمهوری اسلامی ایستادند. امروز هم حقاً و انصافاً،

۱. همان، ۱۳۶۹/۷/۱۱، ص ۱۹.

۲. همان، ۱۳۸۵/۱/۱۶، ص ۴۰.

۳. همان، ۱۳۸۲/۱/۱، در اجتماع مردم مشهد در حرم مقدس رضوی، ص ۶۰.

۴. همان، ۱۳۸۳/۷/۱۴، در دیدار ورزشکاران، ص ۶۰.

۵. همان، ۱۳۸۸/۶/۴، در دیدار دانشجویان و نخبگان، ص ۵۰.



دشمن ترین دشمنان، این‌ها هستند. بنده که نگاه می‌کنم می‌بینم بعضی از دولت‌های غربی، گاهی یک حرف‌های بی‌ربط بی‌معنایی می‌زنند؛ اما محرک، صهیونیست‌هایند. عامل، همان طبقه مسلطی هستند که بر حکومت امریکا و دولت امریکا و انتخابات امریکا هم مسلط‌اند. این‌ها هستند که دارند صحنه گردانی می‌کنند. خوب پس این‌ها شدند دشمن ترین دشمنان ملت ایران.^۱

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا». (سوره مائده، آیه ۸۲)

مسلماناً یهودی‌ها و مشرکان را از همه مردم، در دشمنی با مؤمنان، سخت‌تر خواهی یافت.

خداوند به ما فهم و بصیرت و درک و دشمن‌شناسی بدهد و دشمنان اسلام و مسلمین را نابود فرماید؛ ان شاء الله.

۱. همان، ۱۳۸۸/۱/۶، در دیدار مردم آمل، ص ۵۱.